

شیرازه

فهم همینگوی

● **شرق:** «ارنست همینگوی» نوشته فیلیپ یانگ و ترجمه شیوا صفوی، کتابی دیگر است از مجموعه کتاب‌های «نسل قلم» که در نشر نو تجدید چاپ شده است. این کتاب هفتمین کتاب تجدیدچاپ‌شده این مجموعه است. یانگ نوشته خود درباره همینگوی را با بختی در باب شهرت فراگیر او آغاز می‌کند. او از همینگوی به‌عنوان نویسنده‌ای یاد می‌کند که «در طول زندگی‌اش به احتمال بسیار، مشهورترین نویسنده آمریکایی بود». نویسنده‌ای که به گفته یانگ «شیوه نگارشش، قهرمانش (یعنی شخصیت‌های اصلی بسیاری از آثارش که آن‌قدر شبیه یکدیگرند که مدت‌هاست آنها را چون شخصیتی واحد می‌شناسیم)، و روش و دیدگاهش به‌طور گسترده‌ای، نه‌تنها در جهان انگلیسی‌زبان بلکه در هر جایی که زیاد کتاب می‌خوانند، به رسمیت شناخته شده است». یانگ معتقد است یکی از علل این شهرت نثر داستانی همینگوی است: «هیچ رمان‌نویس دیگری چون او بر نثر داستانی مُدرن تأثیر نگذاشته است؛ زیرا هرچا که آثارش را شناخته‌اند، نثرش را به کار گرفته‌اند، از آن تقلید کرده‌اند، بازش ساخته‌اند و همانندسازی کرده‌اند». به اعتقاد یانگ علت دیگر شهرت همینگوی خبرسازبودن او بوده است؛ اما این را هم درباره همینگوی می‌گوید که «تا مدت‌ها نه خود او و نه آثارش به‌خوبی درک نمی‌شدند و، علی‌رغم اینکه در دهه اخیر گام‌های بلندی در جهت فهم آثارش برداشته شده است، هنوز هیچ‌یک آن‌طورکه باید به‌درستی درک نشده است».

یانگ آن‌گاه می‌کوشد کلیدی برای فهم همینگوی به دست بدهد. او این کلید را در همان نخستین مجموعه‌داستان‌ها همینگوی به نام «در دوران ما» و در واقع در همان اولین داستان این مجموعه به‌نام «کلبه سرخپوستان» یافته است. با این کلید او خواننده را به جهان داستانی همینگوی وارد می‌کند و آنچه را از این جهان کشف کرده با خواننده در میان می‌گذارد. به اعتقاد یانگ، همینگوی در همان نخستین داستان کوتاه اولین مجموعه‌داستانش فرجام مشترک خودش و پدرش را پیش‌بینی کرده است. پدر و پسر قصه «کلبه سرخپوستان» در پایان این قصه از خودکشی حرف می‌زنند. از چیزی که فرجام مشترک همینگوی و پدر اوست؛ اما در زمان انتشار این قصه هنوز رخ نداده است. یانگ داستان‌های دیگر همینگوی را مرور می‌کند و مؤلفه‌ها آنها را شرح می‌دهد. یانگ معتقد است «زخم، گسستن از جامعه، و رمز (و تلقیقی عملی از این سه) موضوع همه آثار مهم همینگوی در حوزه داستان کوتاه و غیر از آن است». او البته نخستین رمان همینگوی با عنوان «سلاَب‌های پهناری» را مستثنا می‌کند.

یانگ در طول کتاب می‌کوشد در عینِ ایجاز و فشردگی دریافتِ خود از همینگوی را توضیح دهد و درعین‌حال نشان بدهد که همینگوی در کدام داستان‌هایش بیشتر و در کدام‌ها کمتر موفق بوده است. او از انتقادهایی هم که به همینگوی می‌شده سخن به میان می‌آورد بی‌آنکه خود یکسره با تمام انتقادها موافق باشد؛ مثلاً با این نظر منتقدان که معتقد بوده‌اند همینگوی «بیش از اندازه از ریشه‌ها و سنن خود دور شده و در نتیجه گم شده بود» مخالف است و دلیل مخالفت خود را هم توضیح می‌دهد. یانگ در اواخر کتاب درباره دنیای همینگوی و شخصیت‌های آثار او می‌نویسد: «دنیای همینگوی دنیایی است که در آن چیزها رشد نمی‌کنند و به بار نمی‌نشینند، بلکه منفجر می‌شوند، می‌شکنند، از هم می‌پاشند، یا ذره‌ذره خُرد می‌شوند. آنچه نمی‌گذارد این دنیا در مصیبت و سیاه‌روزی تمام فرورود، تصویر و تصور بردباری، شایستگی، شجاعت، آسودگی که در مواقعی که درد نیست، میان‌برده‌هایی از عشق که از دوره رخصتی طولانی‌تر نیست و لذت‌بردن از کشورهایی است که آدم می‌تواند ببیند، در آنها به شکار و ماهیگیری بپردازد و در کافه‌هایش دمی بیاساید و چیزهای دیگری از همین قبیل. شخصیت‌های همینگوی به مفهوم عادی به بزرگسالی نمی‌رسند. آنان مرد خانواده نیستند؛ مثلاً امکان ندارد آنها را در یک جرگه خانوادگی که برای رأی‌دادن به پای صندوق می‌رود یا برگشتنی حاصل از مالیات بر درآمد خود را حساب می‌کند، به تصور درآورد. دنیای او دنیایی بس تنگ است؛ دنیایی است که مردی که زیر آتش گلوله‌ها به زمین دوخته شده است، از سوراخ دیوار می‌بیند. تصویر و تصور همینگوی را خشونت آکنده است و او اصرار دارد که این اشتغال لوجوانه ذهن به معنای عمیق خشونت در عصرمان را گرامی بداریم». یانگ بعد از نوشتن این سطرها حق اعتراض به دنیای همینگوی را لحاظ می‌کند و به مخاطبانِ حق می‌دهد که نخواهند در دنیای او زندگی کنند؛ اما درعین‌حال تأکید می‌کند نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که در چنین دنیایی زندگی نکرده‌ایم: «شاید بتوانیم درمورد دنیای همینگوی به‌چون‌وچرا بپرازیم، ولی برایمان آسان نخواهد بود که ثابت کنیم این دنیایی نبوده است که در آن زندگی کرده‌ایم».

ارنست همینگوی

فیلیپ یانگ

ترجمه شیوا صفوی

نشر نو



«حافظ موسوی

شاملو را به درستی شاعر بزرگ آزادی، انسان و عشق خوانده‌اند. در مجموعه اشعار و گفته‌ها و نوشته‌های شاملو نمونه‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد او به راستی شایسته چنین صفات و القابی است. شعر او سراسر حماسه و گردن‌فرازی است. زبان او زبان مبارزه و اعتراض است. با این همه، لایه‌لای اشعار او خطوط سیمای شاملویی دیگر را هم می‌توان دید. شاملو برخلاف استادش نیما که می‌گفت: «من از این دوتان شهرستان نی‌ام / خاطر پردرد کوهستانی‌ام»، شاعر شهر بود، عمرش را در شهر گذراند، و کمتر سستیزی با شهر داشت؛ و اگر داشت، تَه با خود شهر، بلکه با سیاست حاکم بر شهر و ابتدال رایج در آن بود. البته من دست‌کم در یکی از شعرهایش به خاطر دارم که زندگی در دامن طبیعت را از زندگی در شهر دلپذیرتر دانسته است. آن شعر این‌طور شروع می‌شود: «دریغا دره‌ی سرسبز و گردوی پیر / و سرود سرخوش رود/ به هنگامی که ده / در دو جانب آبِ خنیاگر / به خواب شبانه فرو می‌شد…» و در پایان شعر، خود را این‌گونه سرزنش می‌کند: «و دریغا بامداد / که چنین به حسرت / دره‌ی سبز را وانهاد و / به شهر باز آمد، / چراکه به عصری چنین بزرگ / سفر را / در سفره‌ی نان نیز، هم بدان دشواری به پیش می‌باید برد / که در قلمرو نام.»

هدف من در این نوشته بررسی دیدگاه شاملو درباره شهر نیست؛ حتا نمی‌خواهم طبیعت‌گرایی را در شعر شاملو برجسته کنم؛ چراکه چنین نیست. اما در اشعار شاملو دو شعر هست که به گمان من از خوش‌ساخت‌ترین و زیباترین اشعار اوست و نشان می‌دهد که شاملو چقدر دقیق، عمیق و ظریف، طبیعت را می‌دیده است، می‌شنیده است و

ادبیات



عکس: سیفالله محمدیان

به مناسبت نور دهمین سالمرگِ احمد شاملو

شاملویی دیگر

شهر دوم: «خَش خَش بی‌خا و شین برگ از نسیم / در زمینه و / وَرّ بی‌واو و رای غوکی بی‌جفت / از برکه‌ی همسایه - / چه شبی چه شبی / شرمساری را به آفتاب پرده در واگذار / که هنوز از ظلمات خجلت‌پوش / نفسی باقی‌ست. / دیوِ عریده در خواب است، حالیا سکوت را بنگر. / آه / چه زلالی ! / چه فرصتی ! / چه شبی !». زلالی این دو شعر، برخاسته از زلالی جان شاعر در آن دو لحظه ناب است. شاملو در این دو شعر، چنان با طبیعت درآمیخته است که گویی کودکی در دامن مادر غنوده است. در این دو شعر هیچ نشانی از آن فاصله، از آن جدایی سوزه و ایژه، دیده نمی‌شود. هستی شاعر چنان به هستی طبیعت پیوند دارد که هریک گویی آن دیگری است. در شعر دوم، شاملو با استفاده از دو واژه نام‌وا، زبان طبیعت را بی‌میانجی زبان قراردادِ ما، بی‌میانجی الفبای زبان ما، دریافت‌ه است. در این زبان هیچ جدایی بین دال و مدلول نیست. دال همان مدلول و شاعر همچون سوزۀ دکارتی بر ایژه طبیعت می‌نگرد و واقعیت وجود آن را گواهی می‌کند. اما در دو شعر مورد نظر من، رابطه شاعر با طبیعت از جنس دیگری است. شعر اول یکی از شبانه‌های شاملوست که به ضیاءالدین جاوید تقدیم شده است و دومی، «شب غوک» نام دارد. شعر اول در دهه ششم و شعر دوم در دهه هفتم زندگی شاملو سروده شده است.

شعر اول: «یله / بر نازکای چمن / رها شده باشی / یا در خنکای شوخ چشمه‌یی، / و زجره / زنجیره‌ی بلورین صدایش را بیافد. / در تجرد شب / واپسین وحشت جانت / ناآگاهی از سرنوشت ستاره باشد / غم سنگینت / تلخی ساقه‌ی علفی که به دندان می‌فشری. / همچون حیابی ناپایدار / تصویر کامل گنبد آسمان باشی / و روبینۀ / به جادویی که اسفندیار. / مسیر سوزان شهابی / خط رحیل به چشمت زند، و در ایمن‌تر کنج گمانت / به خیال سست یکی تلنکر / آبگینه‌ی عمرت / خاموش / در هم شکند».

رمان نو و نمایش عجایبالمخلوقات

نسیم آصف

نقش‌های دیگری هم دارد دال بر حدسیات و فرضیات، احتیاط، خیال‌پردازی، سرزنش، حسرت، بی‌اعتمادی، بهتان و حتی فروتنی… از این‌رو کاربرد این وجه به نویسنده امکان می‌دهد علاوه بر نقل وقایع از زبان شخصیتش، موضع او را هم انتقال دهد». در «لیبرا» چندین زاویه دید وجود دارد که هر یک از زاویه خود به روایت می‌پردازند و همچنین در متن رمان از علائم سجاوندی تنها از ویرگول، نقطه و سه‌نقطه استفاده شده است.

فانتزی گروتسک

«عشق خُرکی» عنوان رمانی است از کترین دان که توسط نیما جمالی‌پور ترجمه شده و نشر مشکی آن را به چاپ رسانده است. کترین دان از نویسندگان معاصر آمریکایی است که در سال ۱۹۴۵ متولد شد و در سال ۲۰۱۶ از دنیا رفت. او به جز نویسندگی به عنوان صدایشه، منتقد کتاب، مجری برنامه‌های زنده رادیویی، شاعر و مفسر ورزش بوکس هم به فعالیت می‌پرداخت. «عشق خُرکی» مشهورترین رمان کترین دان است که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد و جزو نامزدهای نهایی جایزه ملی کتاب آمریکا و جایزه برام-استوکر قرار گرفت. دان بیش از یک دهه مشغول نوشتن این رمان بود و از این سال‌ها با عنوان اوتیسم خصوصی خود یاد می‌کرد. این رمان را می‌توان یکی از شگفت‌انگیزترین رمان‌های آمریکایی دهه هشتاد دانست که پر است از شخصیت‌های عجیب‌وغریب و دنیایی کاملاً تخیلی و سرشار از طنز در آن آفریده شده است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم:

«عشق خُرکی» عنوان رمانی است از کترین دان که توسط نیما جمالی‌پور ترجمه شده و نشر مشکی آن را به چاپ رسانده است. کترین دان از نویسندگان معاصر آمریکایی است که در سال ۱۹۴۵ متولد شد و در سال ۲۰۱۶ از دنیا رفت. او به جز نویسندگی به عنوان صدایشه، منتقد کتاب، مجری برنامه‌های زنده رادیویی، شاعر و مفسر ورزش بوکس هم به فعالیت می‌پرداخت. «عشق خُرکی» مشهورترین رمان کترین دان است که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد و جزو نامزدهای نهایی جایزه ملی کتاب آمریکا و جایزه برام-استوکر قرار گرفت. دان بیش از یک دهه مشغول نوشتن این رمان بود و از این سال‌ها با عنوان اوتیسم خصوصی خود یاد می‌کرد. این رمان را می‌توان یکی از شگفت‌انگیزترین رمان‌های آمریکایی دهه هشتاد دانست که پر است از شخصیت‌های عجیب‌وغریب و دنیایی کاملاً تخیلی و سرشار از طنز در آن آفریده شده است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «میکروفیلم‌های کتابخانه صفحات زیادی از اطلاعات را نمایش می‌دهند: اطلاعاتیه مربوط به تولد مری ملی لیک، به وزن سه کیلو و ششصد گرم، در بیمارستان کودسامریتان؛ آگهی فوت النور ملی لیک که از سرطان مرده است، هنگام مرگ او دخترش هشت‌ساله بوده است؛ مری لیک، دختر پانزده‌ساله‌ای که به نظر ناراحت می‌رسد، یک کاپشن چرمی به تن دارد و زیر عکسش نوشته شده: دانش‌آموز دوم مدرسه کتلینگ‌گیل که برای دومین سال پیایی برنده مسابقات تیراندازی زنان ایالت اورگن شده است؛ تماس رلیک در حال بریدن رویان اتاق جایز و مدال‌ها در باشگاه تیراندازی شیوی آیلند. بعد مقاله‌هایی در مورد تمام موسسه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی خانواده لیک؛ پنجاهویک کارخانه در سراسر کشور و یک کارخانه دیگر در ونلمت در شمال فریمانته‌بریج که به‌خود غذایی مورد استفاده در شرکت‌های هواپیمایی و موسسه‌های مختلف را، از مدرسه‌ها گرفته تا هتل‌ها و زندان‌ها و بیمارستان‌ها، تولید می‌کند؛ نوزده فهرست غذایی کامل به‌علاوه چند نوع غذای مخصوص شامل غذای کودک، غذای حلال، و غذاهای مخصوص بیماران…» تیم برتون امتیاز ساخت فیلمی بر اساس این رمان را خریداری کرده است، رمانی که قواعد و جهانی مخصوص به خود ساخته است.



عشق خُرکی

کترین دان
ترجمه نیما جمالی‌پور
نشر مشکی

اصالت سایه‌ها



در ستایش سایه‌ها

جونچیرو تانیزاکی

ترجمه علیرضا شلویری

نشر مشکی

«در ستایش سایه‌ها» با عنوان فرعی نگاهی دیگر به زیبایی‌شناسی ژاپنی عنوان کتابی است از جونچیرو تانیزاکی که با ترجمه علیرضا شلویری در نشر مشکی منتشر شده است. این کتاب اثری کلاسیک در مطالعات زیبایی‌شناسی ژاپنی به شمار می‌رود و طبق توضیحات خود کتاب بیش از آنکه اثری علمی باشد نوشته‌های خلاقانه است که توسط یکی از رمان‌نویسان قرن بیستمی ژاپن نوشته شده است. تانیزاکی این مقاله بلند را در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۴۴ منتشر کرد یعنی در دورانی که تغییر و تحولات پرسرعت عصر میجی فرهنگ ژاپن را زیرورو کرده بود و در این دوران بسیاری از روشنفکران و نویسندگان ژاپنی در پی حفاظت از عناصر فرهنگ اصیل ژاپنی بودند. با این حال نوع نگاه تانیزاکی به فرهنگ ژاپن ویژگی‌هایی خاص داشت که مترجم درباره آن نوشته است: «نگاه تانیزاکی به فرهنگ و هنر و زیبایی‌شناسی کشورش خلاف عرف زمانه بود و هنوز هم از بسیاری جهات ویژه و یگانه است، در میان اصحاب هنرهای سنتی ژاپنی –اساتید گل‌آرایی و مراسم چای و خوش‌نویسی و نقاشی و رقص– محبوبیت چندانی ندارد. بسیاری از این اساتید زندگی مرفه و شان و اعتبار خود را وامدار هنرشان هستند و حافظان پرنفوذ و سفیران رسمی فرهنگی به شمار می‌روند که باید به سرتاسر جهان صادر شود. اما تانیزاکی حاصل کار آنها را سرد و مصنوع و سترون می‌داند؛ چنین موزه‌ای که از جرات، فقط ادا و اطوار و تلاشی بیهوده است». بر از دید او، آن است که از بطن مناسبات و تقیدات زندگی روزمره زاده شود و در بستر این جریان به حیات خود ادامه دهد، وگرنه همان بهتر که در کنج موزه بماند یا فراموش شود. می‌توانیم آنچه را که زمانی زنده بوده است ستایش کنیم و در فهم شرایطی که آن را پدید آورده است بکوشیم، اما با تظاهر به این‌که هنوز هم می‌توانیم آن را چون گذشته‌گان زنده نگه داریم، فقط ادا و اطوار و تلاشی بیهوده است». بر اساس همین نگاه است که تانیزاکی به نوشتن «در ستایش سایه‌ها» می‌پردازد و از موضع نویسنده‌ای کاملاً امروزی به سراغ جوهر فرهنگ ژاپن می‌رود و به عبارتی با نگاهی مدرن به سنت‌های فرهنگی‌اش می‌نگرد. «در ستایش سایه‌ها» متنی چندوجهی است که هم می‌توان آن را متنی ادبی در نظر گرفت و هم متنی درباره معماری و علاوه بر آن می‌توان این کتاب را رساله‌ای علمی هم قلمداد کرد. نوع نگاه تانیزاکی در همان سطرهای ابتدایی کتاب روشن می‌شود. جایی که او از دشواری‌های ساختن خانه‌ای به سبک اصیل ژاپنی در دوران معاصر می‌نویسد: «او ستایش‌گر ارزش‌های گذشته است، اما پذیرای واقعیت و آگاه به ضرابهنگ زمانه؛ نه از سلک آن شیفتگان مراسم چای که، بی‌اعتنا به موهبت‌های تمدن، آلونک حصیری خود را در خلوتی دورافتاده برپا می‌کنند».

عطف

داستان زوال

● **شرق:** خانه‌ای مجلل اما بی‌نظم، با اسباب و اثاثیه‌ای درهم‌ریخته، وقایع نمایشنامه «از ریورساید تا دیوانگی»، نوشته استیون آدلی گرگس که با ترجمه جعفر میرزایی و فرزانه غلامی در نشر نی منتشر شده است، در چنین صحنه آشفته‌ای اتفاق می‌افتند. صحنه‌ای که خبر از ادبیار و وضعیتی ناپایدار می‌دهد و پیش‌تر که می‌رویم، درمی‌یابیم که نویسنده این صحنه را به چه منظور این‌گونه چیده است. آشفته‌گی و زوال نه‌فقط در خانه که در وضع زندگی ساکنان آن نیز رسوخ کرده است. خانه در اجاره پیرمردی سیاهپوست به نام والتر پاپس واشینگتن است. بانوی خانه مدتی است از دنیا رفته و در غیاب او گویا شالوده زندگی نیز فروپاشیده است. از دیگر ساکنان این خانه جونویر، پسر پاپس، دوست او آسوالدو و لولو، نامزد جونویر، هستند. آدم‌هایی که هیچ‌کدام زندگی درست‌وحسابی ندارند و همین گویا یکی از بهانه‌هایی است که شهرداری به دستاویز آن می‌خواهد پاپس را از خانه بیرون بیندازد. از طرف مالک خانه هم برای پاپس احضاریه می‌آید. پافشاری شهرداری گویا برمی‌گردد به کشمکش پاپس باقدرت. پاپس یک پلیس بازنشسته است. او گویی پیش‌ازاین شکایتی را تنظیم کرده که دوستان او می‌گویند اگر آن را پس بگیرد، مسئله خانه حل می‌شود و شهرداری دیگر پاپی او نمی‌شنود. دوستان پاپس، کاراگاه اوکانتر و ستوان کارو زیر پای پاپس نشسته‌اند که با شهرداری به توافق برسد و ماجرا ماسکمالی نشود. پاپس اما نمی‌خواهد زیر بار برود، اگرچه حالا دیگر با وجود کارهای خلافی که ظاهراً دیگر ساکنان خانه‌اش انجام می‌دهند، به‌قدر کافی بهانه به دست شهرداری زده است. استیون آدلی گرگس، نمایشنامه‌نویس، فیلمنامه‌نویس، کارگردان و بازیگر آمریکایی، در نمایشنامه «از ریورساید تا دیوانگی» در قالب روایت یک زندگی آشفته و دست‌خوش ویرانی، تصویری از اوضاع ناپسaman اجتماعی و فساد و زدونبدهای درون ساختار قدرت را به دست داده است. او وضعیت آشفته و رو به اضمحلال را از همان آغاز نمایشنامه با توصیفی که از محیط خانه به دست می‌دهد، به‌خوبی پیش چشم خواننده آورده است؛ خانه‌ای که در گذشته گویا شکوهی داشته و اگرچه اکنون به ادبار افتاده اما سبای از شکوه گذشته همچنان در آن هویداست. در آغاز نمایشنامه زمان و مکان نمایش که همین خانه مجلل رو به ادبار است، این‌گونه معرفی و وصف می‌شود: «تابستان چندی پیش. آپارتمان والتر پاپس واشینگتن در خیابان ریورساید، ساختمانی است مجلل، قدیمی و قطاری‌شکل، متعلق به پیش از جنگ با چلچراغ و منظره‌ای رو به رودخانه که با فوت همسر دوست‌داشتنی پاپس، درست پیش از کریسمس، دیگر روزهای خوبی به خود ندیده است. خانه‌ای که زمانی باذقت از آن مراقبت می‌شد اکنون به انباری از اسباب‌اثاثیه زیبا، یادگاری‌های خانوادگی و مبلمان عتیقه تبدیل شده است. اسبابی که، برای ازمیان‌رفتن در کنار دیگر وسایل کهنه رهاشده، مقابل گردوخاک، لک‌کشدن، ریختن زباله و رطوبت مقاومت می‌کنند. در آشپزخانه، کاغذدیواری کهنه شده است. در اتاق نشیمن، مبل‌های راحتی دوقلو در سُرف نابودی هستند، کفهای چوبی سَفَت رنگ‌ورورفته کپه‌های کوچک و یکسان زباله‌های بسیار قدیمی را نشان می‌دهد؛ و در کنار پنجره درخت کریسمسی خشک‌شده، با چراغ‌هایی که همچنان روشن است، پیکری نیمه‌جان و خمیده را به یاد می‌آورد. اما این مکان همچنان منزلت و جذابیت خود را حفظ کرده؛و عطر خوش و آرامش‌بخش دهه‌ها شام مرغ و گوشتِ آب‌پزنده احساس بودن در منزل خانواده نیویورکی‌ای اصیل و سنتی را برای ما تداعی می‌کند. قصری تحت قانون کنترل اجاره‌بها که پادشاه سنبذ اندوهگینی حاکم آن جاست. مکانی متعلق‌به املاک درجه یک منهدت که اگر نظارت دولت از آن برداشته شود، بی‌گمان ده‌ها برابرِ اجاره‌بهای کنونی ارزش خواهد داشت». در ادامه خواهیم دید که همین مسئله اجاره‌بهای اندکی که پاپس برای خانه می‌پردازد، در اینکه مالکان خانه با هم‌دستی شهرداری می‌خواهند بهانه‌ای از خانه بیرونش بیندازند بی‌تأثیر نیست. «از ریورساید تا دیوانگی» با مکالمه پاپس و آسوالدو آغاز می‌شود. مکالمه‌ای که نشان از مراوده‌ای نه‌چندان دوستانه میان آن دو دارد. به نظر می‌رسد که پاپس فقط حضور آسوالدو در خانه‌اش را تحمل می‌کند و رغبتی به بودن او در خانه‌اش ندارد. آسوالدو دوست جونویر، پسر پاپس، است و ظاهراً مردی لاابالی است. خود جونویر و نامزدش نیز البته چنین به نظر می‌رسند. «از ریورساید تا دیوانگی» نمایشنامه‌ای است در دو پرده. در پایان پرده دوم می‌بینیم که اتاق نشیمن خانه‌ای که ذکر آن رفت بدل به ویرانه شده است: «اتاق نشیمن به ویرانه‌ای تبدیل شده، البته درخت کریسمس همچنان پایرجا بر روشن است». همه‌جای اتاق پر از کارتون و وسایل شکسته است». در این اتاق ویرانه و به‌هرریخته «پاپس با باند کثیفی بر چشم و عصایی در دست روی کاناپه نشسته است».نمایشنامه «از ریورساید تا دیوانگی» جایزه پولیتزر ۲۰۱۵ را برای استیون آدلی گرگس به ارمغان آورده است.

از ریورساید تا دیوانگی
استیون آدلی گرگس
ترجمه جعفر میرزایی و فرزانه غلامی
نشر نی

